



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

این مسئله هفتم<sup>۱</sup> که درباره مرگ «أحد الزوجين» بود که آیا مهر نصف می شود یا تمام مهر هست؟ یک سلسله پیامدهای روایت شناسی را هم به دنبال دارد. ملاحظه فرمودید که نصوص مسئله سه طایفه بود. یک فرمایشی مرحوم فیض (رضوان الله تعالی علیه) در وافی دارند، بعد شیخنا الاستاد مرحوم علامه شعرانی یک تعلیقه مبسوطی دارند که برابر آن تعلیقه در حدیث شناسی باید یک مقداری بیشتر دقت کرد.

خلاصه نصوص باب سه طایفه بود: یک طایفه دلالت می کرد بر اینکه هر کدام از زوج یا زوجه بمیرند قبل از آمیزش، این مهر نصف است. یک طایفه دلالت می کرد در خصوص مرگ مرد که اگر مرد قبل از آمیزش بمیرد تمام مهر است. طایفه دیگر در خصوص زوجه است که اگر زوجه قبل از آمیزش بمیرد مهر نصف است. پس مضمون این سه طایفه دو چیز است: یا نصف است یا تمام؛ ولی مورد این سه طایفه سه چیز است: یکی در خصوص زن است، یکی در خصوص مرد است و یکی مشترک بین زن و مرد. در خصوص زن اگر زن بمیرد یک طایفه می گوید مهر نصف است، در خصوص مرد اگر مرد بمیرد یک طایفه می گوید تمام مهر است، در مشترک بین زن و مرد که هر کدام بمیرند یک طایفه ثالثه است که می گوید مهر نصف است. این یک مطلب.

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۷.

مطلب دیگر اینکه این حرف در بین اقدمین همین اختلاف نظر بود تا بین قدما. مرحوم کلینی و ابن بابویه (رضوان الله علیهما) اینها اصلاً اخبار و طایفه تمام را نقل نکردند؛ آن طایفه‌ای که می‌گوید اگر زن بمیرد مهر نصف می‌شود یا زن یا مرد هر کدام بمیرند مهر نصف می‌شود، این تنصیف را نقل کردند، اما روایت‌های تمام را نقل نکردند.

مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) در تهذیبین روایت‌های تمام را هم نقل کرد؛ یعنی هم روایت‌های نصف را نقل کرد، هم روایات تمام را؛ لکن در آن تهذیبین جمع روایی که کرد این است که این روایت تمام را مطابق با آیه ﴿وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ﴾<sup>۱</sup> دانست، یک؛ تخصیص را نپذیرفت گفت دلیل معتبری بر تخصیص نداریم، دو؛ در بخش‌های پایانی در کتاب‌های فقهی مسئله تنصیف را هم پذیرفت. در آن جاهایی که مسئله تنصیف را نمی‌پذیرفت و نپذیرفت با اینکه روایات تنصیف را نقل کرد، بر این بود که این تنصیف را حمل بر استحباب کرد. آنچه که حتمی است مسئله تمام مهر است، مستحب است که زن یا اولیای زن از نصف مهر بگذرند. چگونه مرحوم شیخ طوسی آمده روایت‌های تنصیف را کلاً گذاشته کنار و حمل بر استحباب کرد با اینکه کم نبود روایات و روایات تمام را گرفته که مطابق با آیه ﴿وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ﴾<sup>۱</sup> است، بعد می‌فرماید ما دلیل معتبر بر تنصیف مهر «عند الموت» نداریم، چرا؟ برای اینکه این خبر «منصور بن حازم» را حمل بر تقیّه نکرده است وقتی به امام عرض کردند که اگر مرد بمیرد قبل از آمیزش، حکم چیست؟ حضرت فرمود: تمام مهر را باید بپردازد. یکی از چیزهایی که سبب استقرار مهر است مرگ زوج است. به حضرت عرض کردند که یک عده از روات نقل کرده که مهر نصف می‌شود. فرمود اینها متوجه نشدند آن مسئله مربوط به طلاق است، ما چنین حرفی را نگفتیم؛ این‌طور نبود که همه اینها دقیق باشند

۱. سوره نساء، آیه ۴.

تنظیم کرده باشند، این مربوط به طلاق بود اینها متوجه نشدند.<sup>۱</sup> مرحوم شیخ این روایت را حمل بر تقیّه نکرده است، آن طایفه دلالت بر تنصیف را حمل بر سوء فهم روات کرده؛ یعنی به ظاهر روایت «منصور بن حازم» عمل کرده که حضرت فرمود آنها متوجه نشدند که ما چه گفتیم! آنکه ما گفتیم مهر نصف می شود درباره طلاق است، با مرگ که مهر مستقر است نه تنصیف! شیخ طوسی به همین خبر عمل کرده و حمل بر تقیّه نکرده است. این عصاره بحث بود.

مرحوم فیض (رضوان الله تعالی علیه) در الوافی اینها را بازگو کرد، بعد فرمود به اینکه به هر حال یا روایات تنصیف را باید حمل بر تقیّه کرد یا روایات تمام را باید حمل بر تقیّه کرد، «أحدهما» را باید حمل بر تقیّه حمل کرد؛ اگر دلیلی داشتیم بر تعیین «أحدهما» که آن بر تقیّه حمل بشود «فهو المطلوب» و اگر نداشتیم «لا علی التّعیین»، «أحدهما» را باید بر تقیّه حمل کرد. این خلاصه حرف غیر فقهی و غیر علمی مرحوم فیض در الوافی است. یک فقیه این طور حرف می زند که یا آن را حمل بر تقیّه بکن یا این را حمل بر تقیّه بکن؟! اگر ثابت کردی، کردی و اگر نشد مختاری در امر تقیّه «إِذْنٌ فَتَخَيَّرْ»!<sup>۲</sup> این است که شیخنا الاستاد مرحوم علامه شعرانی یک تعلیقه مبسوطی دارند. اینها چون درس رسمی شان فلسفه و ریاضیات و تفسیر و مانند آن بود، خیال می کردند که اینها در مسئله فقهی خیلی ورودی ندارند. این درس خارج برای ما یک آفتی شد! اصلاً قبلاً ما درس خارج نداشتیم، هر چه بود همین سطحِ بفهم یعنی بفهم بود. او چند جلد جوهر را برای بعضی از خواص اصحاب خود تدریس کرد، چون مستحضرید فهمیدن جوهر و تفهیم جوهر کار آسانی نیست! در رجال و درایه هم ماهر بود. خدا غریق رحمت کند

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۳۳.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۰۴.

آیت الله العظمی بروجردی (رضوان الله تعالی علیه) رجال و درایه «ابن داود» را از قم فرستادند حضور ایشان تا ایشان تصحیح کنند، با اینکه خود آقای بروجردی خریط این کار بود؛ نه تنها رجال شناسی، در طبقه بندی خریط این کار بود و فن رجال یکی از برکاتی بود که ایشان در حوزه توسعه داد.

مرحوم علامه شعرانی (رضوان الله تعالی علیه) یک تعلیقه ای مبسوطی دارند که ما این تعلیقه را به طور اجمال اشاره می کنیم، ولی حتماً یعنی حتماً! شما این تعلیقه را ببینید که این در حدیث شناسی سهم تعیین کننده ای دارد که ما کجا باید حمل بر تقیه بکنیم و کجا نباید حمل بر تقیه بکنیم؟ بعد می فرماید به اینکه ارادت عده ای به اهل بیت (علیهم السلام) باعث شد که هر روایتی مطابق با اینها بود حمل بر تقیه کردند. ما مشترکات فراوانی داریم. جریان «صوم عاشورا» را ذکر می کنند می گویند روایات معتبری است که صوم روز عاشورا مستحب است؛ منتها صوم که برای شکر نیست، برای حزن و غم و اندوه و تأثر هم هست. اگر دلیلی داشتیم روایتی داشتیم معتبر بود و معارض نبود که صوم روز عاشورا مستحب است، چرا حمل بر تقیه بکنیم؟! چون دشمن مخالفیم؟! روایت های دیگری در ابواب دیگر وارد شده است. می فرماید مشکل جدی تر از همه این است که عده زیادی اصرار دارند که - معاذ الله - قرآن تحریف شده است. اگر - معاذ الله - قرآن تحریف شده باشد، هیچ یعنی هیچ! هیچ سند دینی ما نداریم.

«فهاهنا أمران»: یک مقام ثبوت است و یک مقام اثبات. در مقام ثبوت اگر ما نتوانیم بگوییم امام بالاتر از قرآن است، کمتر نیست. خدا غریق رحمت کند کاشف الغطاء بزرگ را! می فرماید که اینها عدل هستند، تصریح کردند در

آن کشف الغطاء که هرگز قرآن بالاتر از امام نیست.<sup>۱</sup> اینها «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ»<sup>۲</sup> هستند، نورشان این است. اگر - معاذالله - قرآن بالاتر از امام بود «إِفْتَرَقَا»؛ یعنی یک چیزهایی در قرآن هست که امام دسترسی ندارد - معاذالله - به آن، با اینکه بیان صریح پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) این است که «لَنْ يَفْتَرِقَا»<sup>۳</sup>. هیچ ممکن نیست قرآن بالاتر از امام باشد، هیچ! این برای مقام ثبوت.

اما در مقام اثبات؛ اصلاً اثبات نبوت پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به قرآن است، اثبات ولایت آنها به قرآن است. شما با قرآن با ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ﴾<sup>۴</sup> با آیه «تَطْهِير»<sup>۵</sup> با آیه «مَبَاهِلَه»<sup>۶</sup> با آیات «بَلَّغ»<sup>۷</sup> می خواهید ثابت کنید به اینکه اینها معصوم اند و منصوب اند. اگر - معاذالله - تحریف شده باشد که معجزه نیست، چرا؟ اگر بخشی از قرآن گرفته شده باشد، چون تحریف «بالزیاده» را همه انکار می کنند، می گویند - معاذالله - یک بخشی از قرآن گرفته شده است، بسیار خوب! چندتا آیه - معاذالله - گرفته شد؟ آیه سوره «نساء» که تحدی می کند می فرماید: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾<sup>۸</sup>؛ این آیه می گوید که در قرآن هیچ اختلافی نیست، چون اگر نزد غیر خدا بود در طی بیش از بیست سال در جنگ و صلح، در جهاد و هجرت، در غم و شادی، در فقر و فلاح آیات مختلفی

۱. کشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء (ط - الحديثة)، ج ۳، ص ۴۵۲؛ «أَنَّهُ أَفْضَلُ مِنْ جَمِيعِ الْكُتُبِ الْمُنَزَّلَةِ مِنَ السَّمَاءِ وَ مِنْ كَلَامِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَصْفِيَاءِ وَ لَيْسَ بِأَفْضَلَ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَوْصِيَانِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ إِنْ وَجِبَ عَلَيْهِمْ تَعْظِيمُهُ وَ احْتِرَامُهُ؛ لِأَنَّهُ مِمَّا يَلْزَمُ عَلَى الْمَمْلُوكِ وَ إِنْ قَرَّبَ مِنَ الْمَلِكِ نَهَايَةَ الْقَرَبِ، تَعْظِيمُهُ مَا يُنْسَبُ إِلَيْهِ مِنْ أَقْوَالٍ وَ عِيَالٍ وَ أَوْلَادٍ وَ بَيْتٍ وَ لِبَاسٍ وَ هَكَذَا؛ لِأَنَّ ذَلِكَ تَعْظِيمٌ لِلْمَالِكِ».

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۴۰؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ عَلَيَّ نُورًا يَغْنِي رُوحًا بَلَا بَدَنَ قَبْلَ أَنْ أُخْلِقَ سَمَاوَاتِي وَ أَرْضِي وَ عَرْشِي وَ بَحْرِي فَلَمْ تَزَلْ تُهَلِّلُنِي وَ تُمَجِّدُنِي ثُمَّ جَمَعْتَ رُوحِيكُمَا فَجَعَلْتُهُمَا وَاحِدَةً فَكَانَتْ مُجَدِّدِي وَ تَقْدِسُنِي وَ تُهَلِّلُنِي ثُمَّ قَسَمْتَهَا ثِنْتَيْنِ وَ قَسَمْتُ الثَّنَتَيْنِ ثِنْتَيْنِ فَصَارَتْ أَرْبَعَةً مُحَمَّدٌ وَاحِدٌ وَ عَلِيٌّ وَاحِدٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثِنْتَانِ ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورٍ ابْتَدَأَهَا رُوحًا بَلَا بَدَنَ ثُمَّ مَسَحَنَا بِيَمِينِهِ فَأَفْضَى نُورَهُ فَبَيْنَا».

۳. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۲۸.

۴. سوره مائده، آیه ۳.

۵. سوره احزاب، آیه ۳۳؛ ﴿وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَ أَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ آتِينَ الزَّكَاةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

۶. سوره آل عمران، آیه ۶۱؛ ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ بَنَاتَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾.

۷. سوره مائده، آیه ۶۷؛ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾.

۸. سوره نساء، آیه ۸۲.

که آمده، از عرش تا فرش به هر حال باید اختلاف داشته باشد. ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾، آن مقدم این تالی، «و لكن التالی باطل» برای اینکه هیچ اختلافی در قرآن نیست؛ «فالمقدم حق». اولین قدم نقد ناقدان این است که شما این کتاب را که مثلاً صد صفحه است بیست صفحه‌اش را گذاشتید کنار، این هشتاد صفحه را دارید به ما نشان می‌دهید، بقیه کجاست که ما بسنجیم؟! بقیه در دست ما نیست! ولو یک آیه گم شده باشد یا یک مطلب - معاذالله - از آن کم شده باشد کل این آیه زیر سؤال می‌رود. شما اگر ده چیز داشته باشید بگویید اینها باهم هماهنگ هستند هیچ اختلافی ندارند، در این ده چیز یک جزء را بردارید آن مستشکل می‌گوید من چه چیزی با چه چیزی بسنجم؟! شاید آنچه را که حذف کردید با اینها مخالف باشد! آن وقت هیچ یعنی هیچ! هیچ دلیلی بر حجیت قرآن ما نخواهیم داشت! اینها اصل دین را زیر سؤال بردند!

خدا غریق رحمت کند سیدنا الاستاد امام را! می‌دانید هر کسی در درس و بحث عصبانی می‌شود خاصیت درس و بحث همین است گاهی انسان تُند می‌شود گاهی کُند می‌شود، ایشان مانند سایر اساتید سایر مراجع تُند می‌شدند اشکال می‌کردند؛ اما در طی این تقریباً هفت سالی که ما خدمتشان بودیم هرگز ندیدم آن طوری که آن روز نسبت به آخوند خراسانی عصبانی شد، آن طور عصبانی بشود! فقط در مواقع انقلاب دیدم که چطور عصبانی می‌شد. اشکالاتی که بر مرحوم آقای نائینی (رضوان الله علیه) می‌کردند زیاد بود، اما همین اشکالات مصطلح بود که به هر حال با تُندی یک کسی یک چیزی را حل می‌کند این یک امر عادی است؛ اما آن روز در همین گوشه مسجد اعظم که منبر شریفشان بود بالای منبر بودند فرمود شما چه می‌گویید که دین تحریف شده است؟! «و یساعده الاعتبار»<sup>۱</sup> اعتبار مساعد است که اصل دین زیر سؤال برود؟! هیچ یعنی هیچ به نحو سالبه کلیه! دست ما خالی خالی است. شما

۱. کفایة الأصول، للآخوند الخراسانی، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، ج ۱، ص ۲۸۴ و ۲۸۵.

یک کتاب صد صفحه‌ای ده صفحه‌اش را گذاشتی کنار، بعد می‌گویی این کتاب «عند الله» آمده برای اینکه هیچ اختلافی ندارند! ما می‌گوییم آنها را که ندیدیم تا بسنجیم ببینیم اختلاف دارند یا ندارند!

پس در مقام ثبوت هیچ فرقی بین قرآن و عترت نیست. قرآن حالا یا «أَوَّلُ مَا صَدَرَ اللَّهُ» است یا بعد؛ به هر حال ممکن نیست بالاتر از انسان کامل معصوم باشد، هیچ ممکن نیست! و «لَنْ يُفْتَرَقَا» هم که همین را ثابت می‌کند. اما در مقام اثبات؛ اصلاً نبوت پیغمبر به قرآن وابسته است، چون مستحضرید سوگند خدا به دلیل است نه در قبال دلیل! ما یک سوگند داریم و یک بیّنه. در محاکم، بیّنه در مقابل سوگند است، سوگند در مقابل بیّنه: «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعِي وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَكْزَرَ»<sup>۱</sup> اما قسم خدا به بیّنه است نه در قبال بیّنه! یک وقت است یک کسی در یک جای تاریکی از دیگری سؤال می‌کند که آیا روز شده است یا نه؟ آن یکی ساعتش را نگاه می‌کند بالا می‌کند پایین می‌کند می‌گوید بله روز شده است و برای اینکه او باور کند می‌گوید قسم به فلان که الآن روز است. یک وقت است یک انسان ناپینایی است از یک کسی سؤال می‌کند که روز شده یا نه؟ آن بی‌نا می‌گوید قسم به این آفتاب الآن روز است؛ او به دلیل قسم خورده، نه به چیز دیگر! قسم‌های قرآن به بیّنه است نه در قبال بیّنه!

ببینید طلعه سوره مبارکه «یس» چیست؟ قسم به قرآن تو پیغمبری!<sup>۲</sup> یعنی چه؟ یعنی قسم به این معجزه قسم خدا به بیّنه است نه در قبال بیّنه! اگر - معاذ الله - قرآن را از دست ما بگیرند دلیلی بر نبوت نداریم، آن وقت مسئله «غدير» زیر سؤال می‌رود، همه مسائل زیر سؤال می‌رود. عداوت با اینها حساب و کتابی دارد؛ بله «إِنِّي سَلَمٌ لِّمَنْ سَأَلَكُمْ وَحَرْبٌ لِّمَنْ حَارَبَكُمْ»، اینها سرچایش محفوظ است؛ اما مخالفت با اینها باعث نشود که هر روایتی بود که

۱. عوَالِي اللَّثَالِي الْعَزِيزِيَّة فِي الْأَحَادِيثِ الدِّينِيَّة، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲. سوره یس، آیات ۱-۳: «يَس \* وَالْقُرْآنُ الْحَكِيم \* إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ».

مطابق با اینها بود ما حمل بر تقیّه بکنیم! حتی بگوییم قرآن را اینها دست بُردند کم و زیاد کردند! بله مخالفت یک حسابی دارد موافقت یک حسابی دارد. این یک بیان مبسوطی است که اجمال آن را ما اینجا عرض کردیم، حتماً یعنی حتماً! فرمایش مرحوم فیض را ببینید که محققانه نیست، مگر چنین فقهی این طور حرف می زند که یکی را حمل بر تقیّه بکن! اینجا که جای «اصول» نیست! در «اصول» می گویند یکی از روایت هایی که متعارض اند آن وقت یکی را حمل بر تقیّه می کنیم، اما اینجا بحث فقهی است شما باید تعیین تکلیف بکنید. مگر حمل بر تقیّه هم تخیل برادر است که اگر دلیل خاص بر تعیین داشتیم آن را حمل بر تقیّه کنیم، و إلا «لا علی التّعیین»، این چه حرفی است؟! لذا شیخنا الاستاد مرحوم علامه شعرانی یک تعلیقه مبسوطی دارند می گویند مخالفت ما با قوم مشخص است، محدوده ما مشخص است؛ اما این باعث نشود که هر روایتی که موافق آنها بود ما حمل بر تقیّه بکنیم، این مسئله «صوم روز عاشورا» را هم مثال می زنند می گویند ما صوم چند گونه داریم گاهی برای نشاط است گاهی برای غم و اندوه و مصیبت است. روایتی که دارد صوم روز عاشورا مستحب است یا وارد شده است، چرا حمل بر تقیّه بکنیم؟! چون آنها گفتند؟!

این را در جلد بیست و دوم الوافی صفحه ۵۰۵، مرحوم فیض (رضوان الله تعالی علیه) بعد از نقل روایات باب که اگر زوج بمیرد قبل از آمیزش حکم چیست؟ زوجه بمیرد قبل از آمیزش حکم چیست؟ یک «بیان» دارد، چون معمولاً ایشان بعد از نقل روایات یک بیانی دارند. می فرمایند: «بیان: رجح فی التّهذیبین الأخبار الآخیره»؛ روایات سه طایفه بود که شمردیم، این طایفه اولی را که اگر مرد بمیرد مهر تمام هست، این را بر آنجا که زن بمیرد مهر نصف می شود یا هر کدام بمیرند مهر نصف می شود مقدم داشت؛ پس مطلقاً مرگ «أحد الزوجین» باعث استقرار مهر است. این است که مرحوم صاحب ریاض فتوا می دهد یکی از اموری که باعث استقرار تمام مهر است مرگ «أحد



الزوجین» است، براساس همان نظر مرحوم شیخ طوسی است. «رَجَّحَ فِي التَّهْذِيبِ الْأَخْبَارَ الْأَخِيرَةَ لِمُطَابَقَتِهَا لظَاهِرِ عَمُومِ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً﴾»، مطابق با آن کتاب است. «بِخِلَافِ الْأَوَّلَةِ»؛ این طایفه‌ای که می‌گوید مهر نصف می‌شود، اینها مخالف آیه است می‌خواهند تخصیص بزنند ولی توان آن را ندارند، چون حمل بر استحباب می‌شود. «فَإِنَّهَا مُخَصَّصَةٌ» به آیه؛ پس مخصص عموم آیه است. «وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمَخْصَصُ لِلْمَعْلُومِ إِلَّا مَعْلُومًا مِثْلَهُ»؛ قبول دارد که عام تخصیص‌پذیر است، ولی می‌گوید این مخصص مثل خود آن عام باید دلیل معتبر باشد. ما دلیل معتبری بر تخصیص نداریم، برای اینکه عموم ﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً﴾ قطعی است و این روایت‌ها ظنی است. بعد شیخنا الاستاد می‌فرماید به اینکه درست است که روایت سنداً ظنی است، ولی دلالتش که قطعی است، معتبر است. آن یکی عام سندش قطعی است مطابق آیه است، ولی دلالتش ظنی است. می‌فرماید به اینکه «وَلَيْسَ كَذَلِكَ هَذِهِ الْأَخْبَارُ»، چرا؟ «لَأَنَّهَا» این اخبار «لَيْسَتْ مَعْلُومَةٌ مِثْلَ الْقُرْآنِ»؛ اگر این باشد که نمی‌شود روایت مخصص آیه باشد در حالی که یقیناً این روایت مخصص آیه است. پس این یک نقد علمی است که بر مرحوم فیض وارد است و شیخنا الاستاد به آن اشاره کردند.

بعد خود مرحوم فیض دارد که «أَقُولُ» - این را مرحوم فیض دارد نقد می‌کند - «الْقُرْآنُ وَ إِن كَانَ قَطْعِي الْمَتْنِ وَ لَكِنْ دَلَالَتُهُ مِنْ حَيْثُ الْعُمُومُ ظَنِيَّةٌ وَ الْأَخْبَارُ بِالْعَكْسِ مِنْ ذَلِكَ لِأَنَّهَا وَ إِن كَانَتْ ظَنِيَّةٌ إِلَّا أَنْ دَلَالَتِهَا مِنْ حَيْثُ الْخُصُوصُ قَطْعِيَّةٌ فَيَتَكَفَيَانِ»؛ آن‌گاه بعد از اینکه شیخ آن فرمایش را گفت، خودش چکار کرد؟ می‌گوید ما بگوییم آیه نمی‌تواند به وسیله روایت تخصیص‌پذیر باشد این حرف درستی نیست؛ - یعنی خود شیخ طوسی اشکال کرده - پس چکار بکنیم؟ آیه داریم که دلالت دارد بر عموم مهر، روایت داریم دلالت دارد بر خصوص. می‌فرماید تصرف در هیأت می‌کنیم نه تصرف در ماده؛ یعنی آن عموم به عمومش باقی است اینکه می‌گوید نصف بکن یعنی مستحب

است که زن از نصف مهر بگذرد یا اولیای زن از نصف مهر بگذرند. چون در روایت چهار جهت است: صدور و جهت صدور و هیأت و ماده است. صدور را رجال و درایه تأمین می‌کنند، جهت صدور که آیا مطابق با تقیّه است یا مطابق با تقیّه نیست آن را بحث‌های دیگر تأمین می‌کنند، ماده را عموم و خصوص تأمین می‌کنند و هیأت را وجوب و استحباب تأمین می‌کنند. یک فقیه باید عناصر چهارگانه روایت را ارزیابی بکند تا فتوا بدهد. مرحوم شیخ می‌فرماید به اینکه روایت معتبر است، چون درست است سند قطعی نیست ولی دلالتش تام است. ما به جای اینکه این روایت‌ها را محصص عموم قرار بدهیم در ماده تصرف بکنیم، در هیأت تصرف می‌کنیم؛ یعنی دلالت این روایات تنصیف بر وجوب را حمل بر استحباب می‌کنیم.

پرسش: بحث در دلالت روایت را زمانی بحث می‌کنیم که سند آن ثابت شود.

پاسخ: بله، ایشان قبول دارد که سند ثابت است، چون گفته به اینکه اینها صحیح هستند، منتها قطعی نیست ظنی است و معتبر است.

«ثم أول الأولة» آن ادله را «تارة بأنها إنما قيلت في المطلقة»؛ یعنی همان روایت «منصور بن حازم» که آن مربوط به مطلقه است کاری به آن ندارد، تعارض ندارد، آیه هم قبول دارد که طلاق قبل از آمیزش نصف است؛ این با عموم که درباره مرگ کار دارد نه درباره طلاق، اینها باهم معارض نیستند. این تعبیر اول که خبر «منصور بن حازم» را مراعات کرده. دوم اینکه «بحملها علي أنه يستحب للمرأة أو لأوليائها أن يتركوا النصف». این در کتاب تهذیبین او که جمع آن تقریباً به جمع تبرّعی معروف است. «ثم فصل في الفتوى بالفرق بين ما إذا مات هو» یعنی زوج «و بين ما إذا ماتت هي ففي الأول لها التمام»؛ یعنی در صورتی که مرد بمیرد تمام مهر برای زن است و در ثانیه اگر زن بمیرد نصف مهر است، چرا؟ «لخلو الأخبار المشتبهة على موتها عن ذكر التمام». خود شیخ فرمود به اینکه

روایت‌هایی که می‌گوید اگر زن بمیرد مهر نصف می‌شود اینکه معارض ندارد، هیچ دلیلی نیامده که اگر زن بمیرد مرد تمام مهر را باید بگیرد! تمام ادله درباره مرگ زن نصف مهر است؛ منتها می‌ماند آن طایفه ثالثه که دارد چه مرد بمیرد چه زن بمیرد، آن را حمل بر استحباب می‌کنیم. «و أما ما عارضها من الأخبار في التسوية بين موت كل منهما في وجوب نصف المهر فمحول على الاستحباب». این خلاصه فرمایش مرحوم شیخ در تهذیبین، اولاً؛ و در فتوا در کتاب‌های فقهی مانند نه‌ایه و اینها، ثانیاً.

مرحوم فیض می‌فرماید: «و لا يخفى ما في هذا الجمع و التأويل»؛ این‌طور که حمل بر هیأت بکنیم و حمل بر استحباب بکنیم، این جور در نمی‌آید. «و الأولى حمل إحداهما على التقية»؛ یا نصف را یا تمام را، یکی از اینها را باید حمل بر تقیه بکنیم. اگر دلیل معتبر داشتیم بر اینکه کدام یک از اینها حمل بر تقیه می‌شود «فهو المطلوب» و اگر دلیل معتبر نداشتیم شما مخیر هستید در حمل بر تقیه. «ثم إن كان إلى التعيين سبيل و إلا فلا على التعيين»؛ «لا على التعيين» بکنیم - اینجا است که مرحوم شیخنا الشعرانی می‌گوید این چه حرفی است که می‌زنید؟! - بعد تتمه فرمایش فیض این است که «و ظاهر صاحبی الکافی و الفقیه التنصیف مطلقاً». پس این کتب أربعه به دو قسم تقسیم شد؛ یعنی مرحوم کلینی و مرحوم صدوق اینها قائل‌اند که چه مرد بمیرد چه زن بمیرد، مهر نصف است. مرحوم شیخ طوسی دارد که چه زن بمیرد چه مرد بمیرد، مهر تمام است. «ظاهر صاحبی الکافی و الفقیه التنصیف مطلقاً حیث لم یوردا من أخبار التمام فی کتابیهما»؛ نه در کافی و نه در من لا یحضر الفقیه، «شیئاً» وارد نکردند، «بل اقتصرنا على أخبار النصف» و این شیخ طوسی است که طائفتین را یا هر سه طایفه را نقل کرد و این‌طور جمع کرد. این خلاصه فرمایش مرحوم فیض است که غیر فقیهانه است! شما «أحدهما لا على التعيين» را حمل بر تقیه بکنی یعنی چه؟!

اما شیخنا الاستاد (رضوان الله تعالى علیه) تعلیقہ ای دارند می فرمایند به اینکه «قوله رحمه الله حمل احدهما على التقيه مقصود مؤلف هنا غير واضح لان مفاد الروایتین مختلف و لابد من اختيار احدهما في مقام العمل و الفتوا على التعيين و لا معنا لحمل احدهما لا على التعيين على التقيه»، چگونه شما چنین فتوایی می دهید؟! یک وقت است که شما می گوئید این واجب تخیری است نظیر خصال کفاره، این را به اختیار مکلف می گذارید؛ اینجا شما می گوئید یکی از اینها را حمل بر تقیّه بکن! چه کسی حمل بر تقیّه بکند؟! شما که فقیه هستید باید مشخص کنید. مگر این تخیر در امر اصولی است که یکی از آنها را حمل بر تقیّه بکن؟! این اصرار مرحوم آقای بروجردی (رضوان الله تعالى علیه) این بود که حمل بر تقیّه هم کار آسانی نیست، زمان و زمینش باید مشخص بشود. تشخیص زمان و زمین به این است که یک: امام این را فرمود در کجا فرمود؟ دو: در آن زمان در آن شهر فتوای کدام فقیه از فقهای چهارگانه آنها رایج بود. اگر امام یک مطلبی را فرمود که مطابق بود با فتوای یکی از آنها که در آن سرزمین اصلاً او نامی ندارد این که حمل بر تقیّه نمی شود، یا عصر او نبوده است اصلاً در روزگار او نبود، یا در این استان اصلاً او پیرو ندارد. یک جایی که اصلاً ابوحنیفه پیرو ندارد امام یک مطلبی را فرمود که مطابق با او درآمد، شما حمل بر تقیّه بکنی به چه مناسبت؟! تا زمان و زمین فتوا را شناسید حمل بر تقیّه ممکن نیست. اینجا شافعی نشین است، فتوای رسمی شافعی این است، امام (سلام الله علیه) یک مسافرتی به اینجا کردند، فتوایی که داد مطابق با فتوای شافعی است، این زمینه ای حمل بر تقیّه هست. اما اگر یک فتوایی داد که مطابق با فتوای مالک است، در اینجا اصلاً او مقلّد ندارد نفوذ ندارد پیرو ندارد، صرف اینکه مطابق با احد آنها بود که حمل بر تقیّه نمی شود. فرمایش

شیخنا الاستاد این است که حمل بر تقیّه «على التخير» یعنی چه؟! این چه حرفی است شما می زنید؟!

پرسش: شیعه در نقاط مختلف مملکت اسلامی بود.

پاسخ: بله، اما نفوذ آنها در هر استانی مخصوص به خودشان است. الآن هم همین‌طور است؛ شما می‌بینید بعضی از این آقایان اهل سنت برادران اهل سنت حنفی‌اند و بعضی‌ها شافعی‌اند.

پرسش: ...

پاسخ: نه، امام در یک محصور بود نظیر امام فعلی که نبود، در خود مدینه فتوای اینها را به زحمت نقل می‌کردند، جهانی نبود. اینها به زحمت فتوهایشان را می‌گفتند. شیعه بیست درصد بود و همیشه همین‌طور بود، هشتاد درصد آنها بودند قدرت دست آنها بود حکومت دست آنها بود جمعیت دست آنها بود ثروت دست آنها بود، اینها «مَا مِثْلًا إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ»<sup>۱</sup> بودند. آن قصه «من یشتری القثاء، من یشتری القثاء» که معروف است یک کسی می‌خواست مسئله سؤال کند خدمت امام صادق (سلام الله علیه) با اینکه در زمان سایر ائمه فصحه و وسعتی هم نبود، در زمان امام صادق (سلام الله علیه) بود هیچ راهی نداشت آمد سر کوچه دید که به هر حال رفت و آمد می‌شود. به این خیارفروش گفت که می‌شود این لباس خیارفروشی و این طبقه و این ترازو را به من یکساعت اجاره بدهی؟ گفت چه می‌خواهی؟ گفت می‌خواهم تا در خانه امام صادق (سلام الله علیه) بروم و خیارها را بفروشم و بیایم. از او کرایه کرد و این طبق خیار را به سر گذاشت و داد کشید «من یشتری القثاء، من یشتری القثاء»! حضرت هم که باخبر است عالم به غیب است، به خدمتگزارش فرمود برو به آن خیارفروش بگو بیاید. این خیارفروش به عنوان فروش خیار رفته خدمت امام صادق (سلام الله علیه) مسئله‌اش سؤال کرد و احکامش را فهمید و بعد آمد و گفت «من یشتری القثاء و من یشتری القثاء» و داد به صاحبش.<sup>۲</sup> این گونه مسئله را یاد گرفتند!

۱. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۱۶۲.

۲. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۴۲.

باز نبود! آن وقت فتوای آنها استانی بود. در یک جایی بین اینها هم اختلاف بود؛ یعنی بین شافعی و حنفی و مالکی و حنبلی اختلاف بود. در یک زمانی که اصلاً فتوای أبوحنیفه در آن زمان نبود یا در آن زمین نبود، امام یک مطلبی را فرموده که حالا مطابق با آن درآمد، حمل بر تقیّه بکنیم این دلیلی ندارد. این است که ایشان می‌فرمودند که در حمل بر تقیّه باید خیلی کارشناسی بشود.

بعد می‌فرماید «إن لم یکن الغرض رفع الإبهام و تعیین الحکم فلا وجه للجمع»؛ شما اگر می‌خواهی بگویی یکی از اینها لابد حمل بر تقیّه می‌شود، به هر حال چه شد؟! خودت چگونه عمل می‌کنی، مقلدین شما چگونه عمل می‌کنند؟! اگر می‌خواهید بحث اصولی بکنی، اصولی که این‌طور نیست و خارج از بحث ماست و ما بحث فقهی داریم در «اصول» هم که نمی‌گویند «أحدهما لا علی التعیین» حمل بر تقیّه می‌شود! اگر آنجا هم بگویند جایش نیست، نمی‌توانند بگویند، حالا بر فرض بگویند در «اصول» می‌گویند؛ اما اینجا شما چگونه عمل می‌کنید؟! مقلدین شما چگونه عمل بکنند؟! «لا علی التعیین» حمل بر تقیّه بکنیم چیست؟! بعد می‌فرماید به اینکه «ثمَّ انَّ أهل السنّة متفقون علی أنَّ المهر لا ینصف بالموت فإن کان احدی الروایتین صادرة عن تقیّة کانت هی ما تدلّ علی عدم التنصیف أعنی ما هو المشهور بیننا»؛ ما فتوایمان روشن است می‌گوییم معروف بین فقهاء تمام است، اگر بنا شد که یکی را حمل بر تقیّه بکنیم معلوم است که کدام را حمل بر تقیّه بکنیم و دیگر «لا علی التعیین» نیست، این روایت حمل بر تمام را حمل بر تقیّه می‌کنیم. این نقد است. فتوای آنها معلوم است، طوایف سه‌گانه ما هم معلوم است، یک طایفه از این طوایف سه‌گانه مطابق با فتوای آنهاست، آن را حمل بر تقیّه می‌کنیم.

این بحث حدیث‌شناسی است که صرف مخالفت با آنها دلیل نیست که ما هر روایتی که مطابق با آنها شد را حمل بر تقیّه بکنیم. جریان نقص ماه مبارک رمضان که ماه مبارک رمضان «لا ینقص أبدا» این را نقل می‌کنند. چه کسی گفته «لا ینقص أبدا»؟! ماه گاهی کسر دارد و گاهی کسر ندارد.

پرسش: فتوای بر تخییر الآن هم هست مانند نماز جمعه و ظهر

پاسخ: تخییر فتوایی فقهی است و درست است؛ اما تخییر اصولی نیست که شما یا این روایت را حمل بر تقیّه بکن یا آن روایت را. به هر حال باید مشخص بشود که این روایت حمل بر تقیّه می‌شود یا آن روایت؟ تخییر در مقام فقهی که فراوان داریم؛ تخییر در خصال کفاره است، در قصر و اتمام است در چند جا، تخییر نماز جمعه و ظهر دو رکعت و چهار رکعت است، این تخییر در مسئله فقهی است. اما این روایت را حمل بکنید بر تقیّه یا آن روایت را حمل بر تقیّه بکنیم مسئله اصولی است، در مسئله حجیت است. کسانی که در حدیث‌پژوهی کار می‌کنند این سه چهار صفحه برای آنها حتماً لازم است؛ یعنی صفحه ۵۰۵ تا صفحه ۵۱۱ این فتواست. بعد در پایان روایت‌های فراوانی که کجا آمدند حمل بر تقیّه کردند کجا نکردند. محقق کرکی می‌گوید مذهب ما مستقر به عدم تنصیف است، این محقق کرکی صاحب جامع المقاصد همان حرف شیخ طوسی را می‌زند، با اینکه مذهب رسمی اهل سنت تمام مهر است. این است که نمی‌شود گفت همین‌که یک روایتی از امام (سلام الله علیه) رسیده است که مطابق با آنها درآمده است، چون ما مخالف با آنهایم فوراً حمل بر تقیّه بکنیم! حمل بر تقیّه یک معیاری دارد. اگر ما می‌رسیدیم این بحث حدیث‌پژوهی را می‌خواندیم خوب بود؛ ولی شما بزرگواران یک دور که حتماً ببینید، آن آقایانی که در حدیث‌پژوهی کار می‌کنند - إن شاء الله - این سه چهار صفحه را ببینند.

«و الحمد لله رب العالمین»